

بررسی حقوق اجتماعی کودکان در جامعه

مصیب حیدرپور

کارشناس ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی، دبیر آموزش ابتدایی

چکیده

کودکان ضعیف‌ترین اقشار هر جامعه هستند و عشق به کودک در عقلانیت و عاطفه فردی و اجتماعی بشر ریشه دارد. با این حال در دنیای معاصر شرایطی فراهم آمده که در آن بسیاری از کودکان در اقصی نقاط عالم از آسایش و امنیت و آنچه حق طبیعی و انسانی برای رشد و بالندگی نامیده می‌شود، محرومند و این ضعیف‌ترین قشر، به مظلوم‌ترین افراد نیز تبدیل شده‌اند. در چنین شرایطی کنوانسیون‌های بین‌المللی حقوق کودک که قدمت برخی از آنها به بیش از هشت دهه می‌رسد با درک این بحران‌های اجتماعی و برای حمایت از حقوق اولیه و اساسی کودکان که از موجودیت انسانی و اقتضائات سنی آنان ناشی می‌شود، در سطوح عالی تصویب و اغلب پذیرفته شده‌اند. بندهایی از اعلامیه جهانی حقوق بشر، قرارداد ژنو سال ۱۹۲۴ درباره حقوق کودک، قرارداد رعایت حقوق کودکان ۱۹۵۹، ماده ۲۳ و ۲۴ پیمان بین‌المللی حقوق سیاسی و شهروندی، ماده ۴۰ پیمان جهانی برای حقوق اجتماعی، سیاسی و فرهنگی و همچنین پیمان حقوق کودک مصوب ۱۹۸۹ بخش‌هایی از این کنوانسیون‌ها هستند که بر حمایت ویژه حقوقی از کودکان پیش و پس از تولد و در دوران رشد تأکید دارد، ولی چنان‌که پیداست به توفیق چندانی دست نیافته‌اند و مشکلات حاد و شرایط دشوار پیش روی زندگی ده‌ها کودک در دنیای حاضر دلیلی بر صحت این مدعاست.

کلیدواژه‌ها: حقوق اجتماعی، کودکان، جامعه

مقدمه

نقش حقوق کودک در جوامع امروزی بسیار است و آنچه قوانین عالی برای رشد و پرورش صحیح کودکان تضمین می کند هم در سطح خرد نظیر نارسایی های محیط خانواده و شیوه های تربیتی و آموزشی و هم در سطح کلان نظیر بهره کشی اقتصادی و استثمار اخلاقی تهدید و بسادگی نقض می شود.

اغلب جوامع انسانی نیز در این نقض حقوق و مخدوش کردن دنیای مطلوب کودکان سهیم هستند و بر این اساس در مقاله پیش رو به آسیب شناسی حقوق کودک در جامعه ایرانی بر مبنای آنچه در عرصه های بین المللی مطرح می شود در سطوح خرد و کلان پرداخته ایم.

بخش بزرگی از حقوق کودکان در جامعه ما به دلیل نقض در شناخت آن نادیده گرفته می شود. برای مثال اگر از والدین پرسیده شود کودک حق تغذیه، پوشاک، بازی و ... دارد بلافاصله تایید و آنها را جزو بدیهیات معرفی می کنند، اما در مقابل سوال هایی از این قبیل که آیا کودک حق اظهار نظر یا مخالفت با افکار و عقاید دیگران را دارد با تردید پاسخ می گویند. در بهترین حالت اگر این نوع حقوق را از پایه و اساس انکار نکنند، حداقل آن را با محدودیت و قید و شرط بسیار می پذیرند. در حالی که ماده ۱۲ پیمان حقوق کودک که به آزادی عقیده اختصاص دارد، بصراحت اعلام می کند حق کودکی که توانایی ابراز نظر شخصی خود را دارد به رسمیت شناخته می شود و او در تمام امور مربوط به خود از حق آزادی بیان و اظهار عقیده شخصی که مطابق سن و رشد اوست، برخوردار است.

بیان مسأله :

پیمان بین المللی مصوب ۲۰ نوامبر ۱۹۸۹ کودک را فرد زیر ۱۸ سال معرفی می کند، مگر این که سن رشد مطابق قانون بیشتر یا کمتر از آن باشد. ماده های ۱۴، ۱۵، ۱۶ و ۱۷ این پیمان نیز آزادی وجدان و افکار، حفظ حریم خصوصی، شرکت در اجتماعات نظیر تشکل ها و انجمن ها و برخورداری از اطلاعات و آگاهی ها را برای کودک تبیین کرده و مجاز می داند. همین نکته به تنهایی گویای برخی ضعف ها و نارسایی های عمده در شناسایی حقوق کودک است و تفاوت های فاحش میان تفکرات شخصی، بومی، منطقه ای و ملی را با حقوق واقعی و متعالی کودک آشکار می سازد. بیشتر والدین جز افکار و عقاید شخصی خود که برآیند عواملی نظیر تجربه های تلخ، بدبینی، آداب، عرف و ... است، حق و حقوقی برای کودک نمی شناسند و خود را مجاز می دانند آزادی های مشروع وی را نقض کنند. بدتر آن که برخی والدین خود را منشا آزادی هایی می دانند که به فرزندشان اعطا می شود، در حالی که این آزادی ها که در موجودیت انسانی کودک ریشه دارد، در قالب قوانین عالی بین المللی برای کودکان جوامع بشری تضمین شده است و نقض آن نقض قانون محسوب می شود؛ آن هم قانونی برتر که الگوی قوانین دیگر تلقی می شود و عقل و روان سلیم بر مشروعیت آن شک نمی کند.

انسیه رضازاده، کارشناس ارشد جامعه شناسی و فعال حقوق کودک در این باره توضیح می دهد: بدون شناسایی حقوق کودک و درک و پذیرش مفاد و روح حاکم بر آن، برخورداری کودک از این حقوق بی معناست. کودک عضوی از جامعه بزرگ بشری محسوب می شود و سعادت مندی انسانی که حقوقی برایش شناخته نمی شود، قابل تصور نیست. جامعه ما در سطوح خرد و کلان با نارسایی در شناسایی حقوق اولیه و اساسی کودک مواجه است و در این باره ایجاد بسترهای فرهنگی نوین و استفاده از آنها و کارکردهای موجود اجتناب ناپذیر است. در حقیقت باید تلقی ها و نگرش ها درباره حقوق کودک تغییر کند و بخش های فرهنگی، اجتماعی، حمایتی بویژه آموزش و پرورش باید در این زمینه مسوولیتی جدی به دوش بگیرند. شناسایی این حقوق به تنهایی نیز چاره ساز نیست و نهادینه شدن آن در همه اموری که به کودکان مربوط است راه رسیدن به وضعیت مطلوب محسوب می شود.

پیشینه پژوهش:

در آموزه های آسمانی اسلام، همه کودکان از دختر و پسر، حقوق و مزایای معینی دارند و همگان از اعمال هرگونه خشونت و بی رحمی در حق آنان باز داشته شده اند. این در حالی است که پیش از اسلام، میان اعراب و دیگر قوم ها، کودکان در وضع نامناسبی قرار داشتند و از کمترین حقوق عادی نیز بهره مند نبودند. آنان با هر بهانه کوچکی از جمله رهایی از فقر و هزینه

زندگی، آنها را از میان بر می داشتند. در این میان، شرایط دختران بسیار دردناک تر بود. بزرگان عرب و افراد سرشناس، داشتن دختر را برای خود ننگ و عار می دانستند. آنها را زنده به گور می کردند، چنان که خداوند در قرآن می فرماید:

و هرگاه یکی از آنان را به دختر مژده دهند، چهره اش سیاه می شود، در حالی که خشم [و اندوه] خود را فرو می خورد و از بدی آنچه بدو بشارت داده شده، از قبيله [خود] روی می پوشانند که آیا او را با خواری نگاه دارد، یا در خاک پنهانش کند؟ و چه بد داوری می کنند. (نحل: ۵۸ و ۵۹)

اسلام با آمدن خود، در قالب تعبیرهای زیبا در این باره، نه تنها مردم را از آن عادت های زشت باز داشت، ارزش کودکان را در جامعه افزایش داد و از آن پدران و مادران خواست که به بهانه های واهی فرزندان خود را نکشند و با آنها دل سوز باشند، آنجا که در قرآن آمده است:

و از بیم تنگ دستی فرزندان خود را نکشید، ماییم که به آنها و شما روزی می بخشیم. آری، کشتن آنان همواره خطایی بزرگ است. (اسراء: ۳۱)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «از ما نیست، کسی که به خردسالان رحم نکند.» جالب اینکه این حمایت ها از حقوق کودکان، زمانی مطرح شده که هیچ نهاد، سازمان یا کنوانسیون بین المللی برای دفاع از حقوق کودکان وجود نداشته است. اسلام با در نظر گرفتن همه نیازهای اولیه جسمی، روحی و روانی کودکان و دفاع از آن، زمینه را برای رشد و پیشرفت آنان در همه جنبه ها فراهم آورده است.

حمایت یا تعیین تکلیف

ضعیف بودن کودک، حمایت مادی و معنوی از وی را به امری اجتناب ناپذیر تبدیل می کند، اما این حمایت نباید به تعیین تکلیف بینجامد. حمایت والدین اغلب در پوشش هایی نظیر خیرخواهی، محبت، عشق و... به امر و نهی و انتظار اطاعت تبدیل می شود و کودک را فردی وابسته، زیرسلطه و بی اختیار بار می آورد. تعیین تکلیف همه جانبه اگر در نهایت به عصیان مبدل نشود بتدریج اعتماد به نفس کودک را در مراحل مختلف رشد تضعیف می کند و دستیابی به استقلال و بلوغ فردی و اجتماعی را دشوار می سازد. در چنین شرایطی کودک به فردی بدون قدرت تمییز و تصمیم گیری تبدیل می شود و توانایی های اداره زندگی خویش را کسب نمی کند.

شیوه های درست تربیتی نه از اطاعت و اجبار، بلکه از طریق تجربه روش های آزادانه اختیار به دست می آید و چنین تربیتی به مثابه یک ثروت ارزشمند و میراث بزرگ والدین، کودک را برای زندگی آینده آماده و مسیرهای موفقیت را برایش هموار می کند.

متأسفانه از آنجا که در فرهنگ عرفی ما «دهان بچه ها همیشه بوی شیر می دهد!» بزرگ ترها به خود اجازه می دهند برای تمام مسائل زندگی کودکان و نوجوانان تعیین تکلیف کنند و در نتیجه علاوه بر ایجاد تبعات روحی و روانی از این طریق آسیب های جدی زندگی آینده آنان نضج و شکل می گیرد.

کودکی به مثابه دارایی شخصی

کودک موجودی انسانی است که مانند دیگر انسان ها، دارایی افراد دیگر از جمله پدر و مادر نیست و حقوقی مستقل و بین المللی دارد. این حقیقتی است که بسیاری از افراد و والدین از پذیرش عملی آن سر باز می زنند و از تصرف مالکانه بر تن و روان کودک دست بر نمی دارند. رابطه والد فرزندی مانند هر رابطه نسبی دیگر متضمن حقوق و تکالیف عرفی یا قانونی خاصی است و مفهوم مالکیت در آن راه ندارد. احساس مالکیت بر فرزند با بینش توحیدی و الهی انسان نیز در تضاد است. همه ادیان الهی به روش های مختلف و بنا به مقتضیات زمان با چنین تفکر پوچی مبارزه کرده اند، چرا که در بینش توحیدی تن و روح انسان ها متعلق به خداوند است و هیچ کس بر آن چیره نمی شود. شان و کرامت انسانی کودک وی را از تعلق مالکانه و بردگی و بندگی غیر می رهند و پایه و اساس حقوقی عالیله کودک بر همین مبناست.

کودک به مثابه ویتترین خانوادگی

جامعه امروز، شرایطی فراهم آورده که در آن کودکان به ویتترین برای نمایش وضعیت اقتصادی خانواده شان تبدیل شده اند. کودک چون عروسکی زنده همواره نقابی از پیرایه های اقتصادی، سلیق، طرز تفکر و فرهنگ والدین بر چهره دارد و آنها را به نمایش می گذارد. وی در معرض توفان های خانمان براندازی چون مدگرایی، چشم و همچشمی، دهان بینی و... قرار دارد و انجام وظایفش در این حوزه به قیمت قربانی شدن شخصیت کودکانه واقعی اش تمام می شود.

در چنین شرایطی والدین همواره انتظار دارند کودک چون گوهری در جمع بدرخشد و وسیله پز دادن آنها باشد و بر این اساس، شخصیتی تصنعی به وی تحمیل می کنند که آفت افکار، بینش و روحیه کودکانه اوست. والدینی که چنین نگرشی دارند، در حد توانایی مالی و حتی فراتر از آن به فرزندشان رسیدگی می کنند. هر چیز تازه ای که مد و مایه پز باشد، برای وی می خرند و در مقابل، نمایشی در خور از وی انتظار دارند. امکاناتی نیز که از این رهگذر نصیب کودک می شود، غالباً بیش از نیاز وی و نامتناسب با سن و موقعیت ادراکی اوست.

بزرگنمایی در ارزش تحصیلات

نارسایی های عمده در نظام آموزشی و عمومیت یافتن برخی ارزش های کاذب سال هاست که کودکان جامعه ما را در موقعیت بغرنجی گرفتار می آورد که نمره گرایی و کابوس ۲۰ مشخصه های اصلی آن است. بسیاری از والدین موفقیت تحصیلی و درس خواندن را اولویت اول و اصلی زندگی فرزندشان می دانند که بیشتر به دلیل محدودیت ها و کمبودها اولویت آخر نیز باقی می ماند و در این میان نیاز کودک به تفریح، تجربه های عملی، مراوده اجتماعی و در یک کلام کودکی کردن قربانی می شود. آسیب های این حوزه به قدری گسترده و دامنه دار است که از شرح تفصیلی و اجمالی آن صرف نظر می کنیم و تنها به ذکر این نکته اکتفا می شود که تغییر چنین نگرش و رویکردی به هنجارشکنی گسترده و همه جانبه نیاز دارد و بعید است در کوتاه مدت شرایطی مطلوب در این باره حاصل شود. برتر آن که نمره های درسی بیشتر معیاری برای قضاوت درباره شخصیت و ارزش کودک محسوب می شود و معضلاتی می آفریند که تا پایان دوره تحصیل از سر کوچکترها دست بر نمی دارد.

رضازاده در این باره می گوید: بزرگنمایی ارزش تحصیلات و جاقفادن این تلقی برای کودکی که درس خواندن مهمترین کار و وظیفه اوست مهارت های اجتماعی وی را در سطحی نازل نگه می دارد و در شکل حاد ممکن است به بروز بیماری های روانی و تیک های عصبی نیز منجر شود. ضعف در دریافت آگاهی های ضروری زندگی، کاهش قدرت تصمیم گیری و استقلال عملی، رشد شخصیتی تک بعدی و اعتماد به نفس پایین، دیگر آسیب های این حوزه هستند که در مبحث روانشناسی کودک و علوم تربیتی قابل بحث است. در یک کلام می توان گفت کودکانی که در چنین شرایطی رشد کرده اند، از همسالانشان چند قدم عقب تر هستند و ضعف های شخصیتی آنان در مواجهه با مشکلات کوچک و بزرگ زندگی بسرعت نزد همگان آشکار می شود.

شیوه های تربیتی

با آن که آموزه های ارزشمند مذهبی بر محبت و مدارا استوار گشته و الگوهای متعالی تربیتی بر زبان، قلم و عمل بزرگان این مرز و بوم جاری شده است، متأسفانه ترساندن، تهدید، کتک زدن، تحقیر یا توهین هنوز شیوه هایی برای تربیت کودک تلقی می شود. این جامعه شناس و فعال حقوق کودک درباره استفاده از تهدید که در جامعه ما عمومیت دارد، می افزاید: تهدید و حاشیه های وحشتناک آن قوه ترس را در کودک بیدار می کند و ممکن است ملکه ذهن او شود و تا آخر عمر درگیرش کند. ترسو و ظلم پذیر بودن و توهم آلود شدن درک کودک نسبت به حقایق عینی و رفتاری، آسیب هایی هستند که شیوه ای نادرست و غیرانسانی تربیتی نظیر تهدید، تحقیر یا توهین به شخصیت کودک وارد می سازد و چنین فردی قطعاً در زندگی آینده موفق نخواهد بود.

علاوه بر آن چنین شیوه هایی رابطه عاطفی میان فرزند و والدین را کمرنگ می کند و احتمال دارد در بلندمدت شخصیتی ضداجتماعی و بزهدار در کودک پدید آورد.

جالب آن که همگان بر مذموم بودن این شیوه ها اذعان دارند، اما در عمل از آن بهره می برند. اغلب نیز بهانه های عوامفریبانه ای وجود دارد که آخرینشان «تنها راه ممکن» و «از کوره در رفتن» یا «تحمل هم حدی دارد» است. باید پذیرفت عملی که از

ترس توهین یا کتک خوردن، پیش چشم والدین اجرا نشود، در خفا تجربه و تکرار خواهد شد و علاوه بر آن شیوه های غیرانسانی فوق مانند هر شیوه تکراری دیگری عادی می شود و قدرت بازدارندگی اش را از دست می دهد. نکته دیگر لزوم تناسب میان قدرت بازدارندگی شیوه های تربیتی با ناپسندی عمل است. روش هایی نظیر کتک زدن ممکن است بازدارندگی شدیدی ایجاد کند که کودک را عملاً در ارتکاب هر فعلی که نیک و بد آن را تشخیص نمی دهد، مردد بگذارد. مقایسه نیز یکی از شیوه های رایج است که اغلب به طرز نادرستی به کار می رود و روح و روان کودک را می آزارد. ماده ۲۹ پیمان حقوق کودک به اهداف تربیتی کودکان هر جامعه اختصاص دارد و ناگفته پیداست اهداف مطلوب با شیوه های نامطلوب حاصل نمی شود.

تبعیض

بسیاری از کودکان کمابیش به وجود تبعیض در محیط خانواده اشاره دارند و آن را مایه نارضایتی و حتی تنفر خویش معرفی می کنند. متأسفانه تبعیض در تاریخ بشری ریشه های مستحکمی دارد و می توان پذیرفت برخی از انواع آن در زندگی متمدن و مدرن امروزی نیز تأثیر دارند.

فرهنگ عرفی جامعه ایرانی به دلایل خاص از غلبه جنس نر حمایت می کند و در محیط خانواده های امروزی نیز پسرها آزادتر شناخته و معرفی می شوند. به هر ترتیب تبعیض به هر شکل و گونه ای که اعمال شود، مانعی جدی پیش روی حقوق کودک است و جریان صحیح رشد و بالندگی وی را مختل می کند. پیمان حقوق کودک نیز در بند ۲ پس از معرفی کودک هرگونه تبعیض را در سطح خرد و کلان در حق وی ممنوع اعلام کرده است. نکته مهمی در این حوزه وجود دارد با این توضیح که تبعیض چه واقعا در محیط خانواده اعمال شود و چه فقط ذهنیتی از احتمال آن وجود داشته باشد، کارکردی یکسان دارد و آثار نامطلوب مشابهی برجای می گذارد. تبعیض زدایی و رفع شبهه آن در محیط خانواده نیز به فرهنگی راستین نیاز دارد که برابری و عدالت را در نظر و عمل اثبات و القا کند و با حرف و ادعا، کاری از پیش نمی رود.

اختلافات میان والدین

اختلافات خانوادگی و دعوای میان والدین در هر مرحله ای که باشد، امنیت روانی کودک را از میان می برد و بسترهای رعایت حقوق کودک را از محیط خانواده برمی چیند. معروف است که در دعوا حلوا خیرات نمی کنند و در چنین شرایطی، دور از انتظار نیست که به قول معروف کاسه و کوزه ها بر سر کودک بشکند. اختلاف میان والدین، بنیان و اساس خانواده را تهدید می کند و علاوه بر ایجاد بحران های روحی و روانی برای کودک، وی را از حقوق اصلی و اولیه اش محروم می سازد. امنیت، احساس تعلق، آرامش، روابط عاطفی و ... بخشی از نیازهای کودک هستند که در یک خانواده پریشان و نژند ارضاء نمی شود و سیر طبیعی بالندگی وی را مخدوش می کند. اگر این اختلافات به طلاق و جدایی میان والدین منجر شود مشکلات پیش روی حقوق کودک مضاعف و دامنه دار شده و در حقیقت مبحث تازه ای گشوده می شود که شناخت آثار نامطلوب و آسیب های جدی آن به بحث و بررسی گسترده نیاز دارد.

نتیجه گیری

بسیاری از کودکان جامعه، آرزو هایی دارند که ابداً مناسب سن آنان نیست و با دنیای ساده، صمیمی، معصوم و کودکانه شان فاصله دارد. ویلای دوبلکس، خودروی ۲۰۰ میلیونی و مسافرت اروپا و ... آرزوهایی هستند که بر زبان کودکان جاری می شوند و از بینش نادرست والدین درباره موجودیت و زندگی فرزندان ناشی می شود. در حقیقت چنین آرزوهایی که گاهی به اشتباه نشانه زیرکی و فهمیدگی کودک تلقی می شود، تکرار طوطی وار تمایلاتی است که والدین به آنان القاء کرده اند؛ والدینی که کودک را ادامه شخصیت خود و موجودی برای دستیابی به آرزوها و جبران ناکامی های شخصی خود می پندارند. این نوع استفاده ابزاری از کودکی شخصیت اصیل وی را مخدوش می کند و دنیایی پیش رویش می گسترده که در آن حتی آرزوها و تمنیات درونی اش مال خودش نیستند و تنها به مذاق والدین خوش می آیند. آرزو داشتن برای فرزند عیب نیست، اما آرزوسازی برای وی به نیت پیگیری عقده ها و ناکامی های گذشته به ازاله شخصیت منحصر به فرد و هویت واقعی کودک منجر می شود.

پیشنهادات :

آنجا که پای قانون در میان باشد، شیوه های کارآمد برای اعمال آن نیز ضروری است. حقوق کودک با قانون سر و کار دارد، اما در جامعه ما مبانی قانونی لازم برای حمایت از کودکان در مقابل جرایمی نظیر خشونت خانگی، کودک آزاری و ... وجود ندارد. منظور از مبانی قانونی در این مبحث شیوه های عملی، ضمانت اجرایی و نظارت گسترده و دقیق نهادهای دولتی و مدنی نظیر انجمن ها و نهادهای موثر و فعال در این زمینه است. نظارت قضایی و قانونی و اقدامات سفت و سخت پلیسی چنان که در برخی کشورهای جهان اعمال می شود، به قدرت نهادهای مدنی فعال و گسترش نظارت و حساسیت های اجتماعی در زمینه جرایم این حوزه منجر می شود و بسترهای مناسبی برای حفظ حقوق کودک در محیط خانواده و سطوح اجتماع پدید می آورد. اگرچه می توان امیدوار بود کودک آزاری و جرایمی نظیر آن در جامعه ما به دلیل وضعیت فرهنگی، عاطفه جمعی و آموزه های دینی آمار پایینی داشته باشد، اما چنین جرایمی مصداق بارز این جمله هستند که «یکی هم زیاد است» و دیگر این که میزان فعلی آن نیز به دلیل عدم نظارت دامنہ دار و به هم تنیده اجتماعی، قانونی و قضایی اغلب به بروز فجایع دلخراش می انجامد که با مرور صفحات حوادث روزنامه ها و نشریات به چشم می آید و افکار عمومی را متاثر می کند.

ضعف های قانونی در حفظ حقوق کودک در جامعه ما از نارسایی های عمده فرهنگی در سطوح مختلف ناشی می شود که در نظر و عمل دخالت ماموران اجتماعی را در حریم خصوصی خانواده بر نمی تابد. کودکان نیروهای انسانی آینده جامعه هستند و سازوکارهای اجتماعی باید بر سلامت محیط رشد آنان نظارت کرده، صلاحیت والدین را برای پرورش آنان شناسایی و بررسی و ارتقا دهد.

گفتنی است، در برخی کشورها سابقه بیماری های حاد و مزمن روانی، محکومیت و بزهکاری و حتی تنزل فاحش شان اجتماعی این صلاحیت را مخدوش می کند و کارکردهای اجتماعی را برای حفظ حقوق کودک به جریان می اندازد. گزارش همسایه، پلیس، نهادهای مدنی و تشکل های حقوق کودک درباره نحوه رفتار والدین و شرایط محیطی خانواده در دادگاه های مدنی و قضایی بررسی می شود و اغلب تسامح و چشم پوشی در تعیین سرنوشت کودک تاثیر ندارد.

در حقیقت جامعه، نهاد بالادستی برای حمایت از کودک و فراهم آوردن شرایط مناسب برای وی محسوب می شود. رضازاده آشنایی کودک با مددکار و آگاهی یافتن وی درباره حقوقش را یکی از کارکردهای سازنده مبانی قانونی حقوق کودک در جامعه می داند و می افزاید: وجود مبانی قانونی می تواند به ارائه راهکارهای عملی برای حفظ و صیانت از حقوق کودک منجر شود.

منابع :

- لطیفی، احمد، ۱۳۸۰ش: اومانیسیم، تهران، نشر نگاه.
 الماجد، عبد الحلیم، ۱۹۹۰م: حیاة خلیل الحاوی، بیروت، دارالصادر.
 مخبر، عباس، ۱۳۸۹ش: تاریخچه اومانیسیم، تهران، نشر توس.
 مهدوی، حسن، ۱۳۷۵ش: انسانگرایی، تهران، نشر مرکز.
 الهلالی، عبدالمنعم، ۱۹۹۶م: الأدب العربی الحدیث (مصر)، قاهره، دار الهلال.
 - ۶، ۱۹۹۲م: الأدب العربی الحدیث (لبنان)، قاهره، دار الهلال.